

علم بلاغت از آغاز تدوین آن در زبان عربی تا وقتی که به پایهٔ امروز رسید دوره‌های متعددی به خود دیده و در هر دوره تحولی یافته است. دانشمندان ایرانی در تدوین علم بلاغت عربی هم، مانند سایر علوم اسلامی و عربی، کم‌تأثیر نبوده‌اند. آقای دکتر صلاح الدین منجد از فضلا و محققان معروف عرب و از کتاب‌شناسان بنام عربی هستند که مدتی ریاست دائرهٔ کتب خطی را در اتحادیهٔ عرب در قاهره برعهده داشته و اکنون در بیروت به کار تحقیق و تألیف اشتغال دارند. این مقاله یکی از سخنرانیهای ایشان است که چند سال پیش در دانشکدهٔ الهیات ایراد نمود. اصل سخنرانی به زبان عربی است و ترجمهٔ فارسی آن که از دقت و صحت برخوردار است از آقای دکتر محمد غفرانی استاد دایر ادبیات عرب در دانشکدهٔ الهیات است که خود علم بلاغت را در این دانشکده تدریس می‌نمایند.

(مقالات و بررسیها)

دکتر صلاح‌الدین منجد

تدوین علم بلاغت عربی و اثر و نشانیان ایرانی در آن

مایلم که برادران ما از مردم این مرزو بوم و دانشمندان ایرانی باین نکته توجه نمایند که، اثری که دانشمندان مسلمان ایرانی در گذشته در تمدن عرب و یا فرهنگ عرب بجای گذارده‌اند، موضوعی است که ایرانیان در درک و بررسی و نگارش پیرامون آن از خود اعراب تواناترند؛ و تا کنون در این باره، باینکه امری بسیار مهم است، مطالب فراوانی نوشته نشده است. بسیاری از دانشمندان از اثر فرهنگ فارسی در ادبیات عرب اطلاعی ندارند، حتی خود ایرانیان از این امر آگاه نیستند و دانشمندان عرب زبان ما نیز از این موضوع بی‌خبرند. با عده‌ای از آنان که صحبت کردم در یافتن در این باب اطلاعاتی ندارند. از اینرو بر آن شدم موضوعی را عنوان کنم که بتوانم ضمن آن گوشه‌ای از تأثیرات فضیلت‌های ایرانی را در ادبیات عرب نشان دهم. از شما نیز تقاضا دارم که این روش را دنبال کنید و در این باره در آینده تحقیقاتی بنمائید؛ زیرا این گونه بحثها بسیار مفید است و ما را به افقهای شناخته نشده رهنمون می‌گردد.

موضوعی که هم اکنون میخواهم پیرامون آن سخن بگویم «تدوین علم بلاغت است».

میدانید که علم بلاغت در ادبیات عرب ارج و پایه‌ای والا دارد، بلکه این علم سرآمد سائر علومی است که بدون آنها فرامین و احکام دین فهمیده نمی‌شود. بنا بر قولی، کتاب آسمانی نخستین انگیزه در پیدایش علم بلاغت است، کما اینکه قرآن کریم نخستین مصدر برای توجیه مسائل بلاغی بشمار می‌آید. قرآن یک شاهکار و معجزه در فن بلاغت است که خداوند تبارک و تعالی اعراب و انس و جن را به همانند آوردن آن بخواند، هر چند که در این معارضه ظهیر یکدیگر شوند.

در قرآن کریم مثلها و تشبیهات و کنایات و انواع مختلف صنایع بدیع آمده است، و این کتاب مقدس مرجع استدلال کلیه فنون علم بلاغت بود، لذا دانشمندان از دیر باز به تألیف در فنون بلاغت مربوط به قرآن کریم همت گماشته و آثاری در این زمینه به رشته تحریر در آوردند، دانشمندانی از قبیل واصل بن عطاء و کسائی و أخفش اوسط و ابو عبیده و ابن انباری و خلف الأحمر در معانی قرآن در این میدان تألیفاتی کردند که ابن الندیم در کتاب «الفهرست» به آثار آنان در این باب اشاره کرده است. جاحظ نیز، کتابی تألیف نموده و در آن آیاتی از قرآن را گرد آورده است تا بدانها فرق میان ایجاز و حذف و زائد و فضول و استعارات را نشان دهد؛ و ابو عبیده کتاب «مجاز قرآن» را به رشته تألیف در آورد. و این کتاب از طرف دانشمند ترك استاد فواد تحقیق و منتشر گردیده است. سدوسی مورخ، کتاب «الرد علی من نفی المجاز من القرآن» را تألیف کرد، و دیگران در تشبیهات قرآن کتابهایی غیر از آنچه نام برده شد نگاشتند، و بدین ترتیب فن بلاغت مربوط به قرآن قبل از هر چیز تدوین یافت. و همچنان بود تا اینکه ابو هلال عسکری در کتاب «الصناعتین» علم بلاغت را یگانه راه شناخت اعجاز قرآن میدانند، در آنجا که میگوید - ترجمه - : «دانستم که چون انسان علم بلاغت را نادیده انگارد به اعجاز قرآن پی نخواهد برد چه خداوند این کتاب را بحسن تألیف و براعت ترتیب و

اشتمال آن برای جاز و بدیع و اختصار لطیف مختص گردانیده است .
 در آغاز یاد آور شدم که نخستین انگیزه برای تدوین علم بلاغت یعنی علمی که دارای قواعد و ضوابطی باشد همانا قرآن است ، و این سخن نه به این معنی است که اعراب قبل از نزول قرآن کریم بلاغت را درک نمی کردند ؛ بلکه آنرا با ذوق و بالفطره می فهمیدند . ولی کتاب مدونی که در این باره بآن مراجعه کنند در دست نداشتند . در اشعار جاهلی تشبیهات و مجازات بسیار آمده است ، و روایاتی ذکر شده حاکی از این که برخی از شعرای جاهلی اشعار دیگران را از نظر معانی الفاظ و کیفیت دلالت آنها یا از نظر سهولت و روانی و صعوبت و دشواری شعر یا از نظر مبالغه و تهویل و سایر امور بلاغی مورد نقد قرار می داده اند . بر سبیل مثال داستان زیر را نقل می کنم : همه می دانید که نابغه ذبیانی در سوق عکاظ می نشست و شعرا بدآوری نزد او می رفتند ، و شعر خود را براو میخواندند و نابغه شاعری را بر شاعری تفضیل و ترجیح می داد . روزی حسان بن ثابت نزد او آمد و خنساء شاعر نیز براو وارد شد . آنگاه خنساء این شعر خود را براو خواند :

و ان صخرأ لتأتم الهداة به كأنه علم فی رأسه نار

نابغه شعر خنساء را پسندید ولی حسان بن ثابت را از آن شعر خوش نیامد و هر دورا به مبارزه خواست که چون شعر او نتواند گفت آنجا که میگوید :

لنا الجففات الغریلمعن بالضحی وأسیافنا یقطرن من نجدة دما

نابغه این شعر را نه پسندید و آنرا انتقاد کرد و به حسان ثابت گفت :
 زبان و شمشیر را قلیل و اندک ساختی چه عرب هرگاه از جمع « جفنه » قلت اراده کند آنرا جففات گوید و چون اراده تکثیر کند آنرا « جفان » گوید ، پس در این جامشاهده می کنیم که حسان بن ثابت تنها در یک مورد جمع قلت را بر جمع کثرت برگزیده است ، و انسان چون بخود افتخار می کند راه مبالغه می پیماید . لذا حسان می بایست که بجای جمع تقلیل جمع تکثیر

بکار می برد و می گفت « جفان » نه « جفئات » و عرب اسیاف را نیز برای جمع تقلیل بکار می برد و از آن چون تکثیر اراده کند « سیوف » گوید و حسان بن ثابت در اینجا هم جمع تقلیل بکار برده است و این گونه استعمال ناپسند و ناهنجار است. نابغه همچنین به حسان گفت : که یلمعن بالضحی که مراد از ضحی نور فراوان است گفته تو است و در برابر نور فراوان لمعان این شمشیر هانمودار نمی شود، زیرا نور آفتاب شدیدتر از درخشندگی شمشیر است و اگر بگوئی : « بیرقن بالدجی » در مدح رساتر می نماید. و دیگر آنکه میهمان چنانکه عادت اعراب است شب وارد می شود نه روز، چه اعراب بادیه ، در روز از پی کار برمی خیزند . و نیز گفته ای : « یقطرن من نجدة دما » ، « یقطرن » تعبیری است که نتوان بدان افتخار کرد چه قطره های خون اندک است که بکمی کشتار اشارت کند پس اگر بگوئی « یجیرین دما » بر فزونی قتل دلالت کند . این روایت که نقل شد دال بر این است که اعراب بر ذوق و سلیقه فطری مسائل بلاغی و اعتبارات و اختلافات لفظی را درک می کرده اند، می دانسته اند که چگونه باید هر کلمه ای را در جای مناسب خود بکار برد و گمان میکنم که همین فطرت ذاتی و ذوق طبیعی نسبت بفهم معانی بلاغت، شعرای جاهلی را بر آن داشته است که اشعار خود را تنقیح نمایند و در بین آنان شعرائی می یابیم که در سال، بیش از یکبار شعر نمی سروده اند، و این اشعار را « حولیات » می نامیده اند؛ یعنی در خلال سال قصیده^۱ واحدی را سروده سپس واژه ای را بجای واژه ای و تعبیری را بجای تعبیری دیگر بکار می بردند تا مورد پسند قرار گیرد . آنگاه قصیده^۲ مزبور را برای مردم میخواندند و از این شعرا ، زهیر است که شعر خود را تحلیل و تنقید میکرد و آنرا بر مردم عرضه نمی داشت تا اینکه یکسال تمام بر آن بگذرد. بعیث شاعر میگوید به خدا سوگند که سخن بر مثال شمشیر چوبین نمیرانم (سخن مست و بی مایه و بیهوده نمیگویم) و جز با سخن سنجیده و استوار و محکم به روز بزم خطبه نمیخوانم .

تا آنجا که برخی از ناقدین متأخر عصر عباسی این دسته از شعرا را عیب‌شعر نامیده‌اند، چه در تنقیح و تهذیب آن رنج فراوان بر خود روا می‌داشتند. و این ذوق طبیعی بلاغی منحصر به شعر نبوده است چنانکه جاحظ در کتاب «البيان والتبيين» خود می‌گوید که اعراب سخن خطبا را نیز می‌سنجیده‌اند و نقد می‌کرده‌اند تا معلوم شود آیا خطائی مرتکب شده‌اند. و یا آنقدر طریق اطباب پیموده‌اند که شتوندگان را ملول سازد، یا بآرایش مضحک دست زده‌اند و یا خلط و مزاج کرده‌اند، یا مطابقت بین لفظ و معنی را مرعی نداشته‌اند. و حتی پس از ظهور اسلام این ذوق و سلیقه فطری مرجع و ملاک نقد مسائل بلاغی بود و محفلها بدین منظور برپا میشد، از آنجمله محفل سکینه دختر حسین بن علی (علیها السلام) در مدینه بود که بین شعرا داوری میکرد و برخی را بر برخی دیگر ترجیح و برتری میداد و شعرا بدآوری او گردن می‌نهادند؛ چه حضرت سکینه، از ذوق سرشار ادبی برخوردار بود. در عراق نیز همینگونه نقد را در مراکز ادبی چون «مسجد کوفه» و «مرید بصره» می‌یابیم مثلاً مشاهده میکنیم فرزدق و جریر یکدیگر را با شعر هجو نموده شعر یکدیگر را نقد و تحلیل می‌کرده‌اند، و در همین مراکز نیز، مشاهده می‌کنیم که واصل بن عطاء و عمر بن عبید سرگرم مناقشات امور مذهبی می‌شده‌اند. برخی از مردم در مجلس آنها حضور یافته و در ارتکاب خطا در استعمال الفاظ بر آن دو خرده می‌گرفته‌اند و از این گروه نیز همامه بن اترس خطیب است که جاحظ در منزلت و مقام او می‌گوید زمانی سراغ ندارم شخصی بادیه نشین و یا شهر نشین در حسن افهام بایجاز و سهولت مخرج بدون تکلف از این مرد فصیحتر باشد. الفاظش رهین فرمان و معانیش مطیع و منقاد الفاظش، هر دو در یک آن در دل جای گرفته و لفظ را بر معنی سبقتی نیست. اینگونه وصف و تعبیر از جاحظ نشانه آن است که سخنش ناظر ببلاغت همامه است چه آنچه را همامه در

سخن بکار می برده همان بلاغت است. از مطالب بالا این حقیقت آشکار میشود که اعراب و مسلمین بلاغت را بالفطره و بطور طبیعی درک و احساس می کرده اند. پیش از آنکه بصورت فنی خاص در آید و دارای قواعد و ضوابطی معین گردد.

باید دانست که عوامل بسیاری به تحول این علم که بصورت علمی دارای قواعد و روشهای معین در آید کمک کرده است. از نخستین عوامل مزبور پیدایش نویسندگان رسائل و دوا وین است که در تطویر علم بلاغت و در آوردن آن بصورت علمی مدون کمک شایان کردند؛ زیرا فن نویسندگی، آنان را بر آن میداشت که به تجوید و حسن کلام پردازند و در این راه می کوشیدند که الفاظ هنجار و نیکو را برگزینند و گاه سعی می کردند که معانی زیادی را در قالب الفاظی کوتاه بریزند. این کوششها به پیشرفت این فن و پیشرفت الفاظ فنی عربی کمک کرد و شایان توجه آنکه این نویسندگان یا بسیاری از آنان ایرانی مستعرب بودند یا تحت تأثیر فرهنگ فارسی (پهلوی) قرار گرفته بودند و بان آشنائی یافته و سپس سبک و روش فارسی را هنگام نگارش، در زبان عربی بکار می بردند. اما کسانی که تحت تأثیر اسلوب و نگارش زبان فارسی قرار گرفتند این سبک را بشکل واضح و روشن بر نگارش زبان عربی منطبق ساختند و بهترین این نویسندگان عبدالحمید کاتب مقتول بسال ۱۳۲ هجری است. او روش خاصی در فن نویسندگی داشت که بر پایه سهولت و روانی استوار است و نویسندگان دیگر از وی در این روش تبعیت و پیروی کردند. عبدالحمید کاتب همچنان سرآمد و پیشرو نویسندگان در نثر عربی بود، چون منصور دوانقی آهنگ قتل او کرد عبدالحمید بوی گفت من در فن نویسندگی و بلاغت یگانه زمانم و عبدالحمید میدانست که کسی در فن نویسندگی پیایه او نمی رسد ولی عباسیان به این امر توجهی ننموده و او را کشتند. از عبدالحمید پرسیدند

چه چیز تورا بر فن بلاغت چیره و متمکن ساخته است پاسخ داد : حفظ کردن سخن « أصلع » (منظور حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام) است . عبدالحمید کاتب فارسی را نیکو میدانست و موازین نویسندگی این زبان را بر نگارش زبان عربی منطبق میکرد . ابوهلال عسکری در کتاب «الصناعتین» میگوید : « هر کس با ترتیب معانی و استعمال الفاظ بوجوه مختلف آن در زبانی آشنا شد سپس به زبان دیگری پرداخت همان آمادگی در فنون کلام که در زبان اول برایش دست داده در زبان دوم نیز فراهم گردد . عبدالحمید کاتب خصائص نویسندگی را که ترسیم کرده از زبان فارسی استخراج و بزبان عربی منتقل ساخته است . بنابراین صنعت کلام کمال نپذیرد مگر آنکه شخص در درک معانی بکمال رسد و بانواع استعمال لفظ آشنا شود . این متن صریح دال بر آن است که عبدالحمید کاتب روش و سبک نویسندگی را که در نثر فارسی بکار می رفته از آن زبان اقتباس کرده و به زبان عربی منتقل ساخته و بر آن تطبیق داده است و چون بر زبان عربی تسلط کامل داشته است چنین نثری را بوجود آورده ، با سبکی روان و آسان و ممتنع . یکی دیگر از این نویسندگان سهل بن هارون است که از نژاد ایرانی است . و بعربی تعصب شدید می ورزیده و آثار زیاد از فارسی بعربی برگردانیده است . وی سرپرست کتابخانه مأمون « بیت الحکمة » بود و کتابی نوشته که گویا در آن جهات بسیاری از جنبه های تأثیر نثر فارسی را در نثر عربی روشن ساخته است ولی متأسفانه این کتاب بدست ما نرسیده است ؛ و سهل بن هارون استاد جاحظ بوده که تحت تأثیر استاد خود در فن نویسندگی قرار گرفته است و دارای مکتبی خاص در بلاغت بود و معتقد بود که پایه بلاغت حسن تصرف در سخن است . هم او گوید توجیه بلاغت و رسیدن بآن از خود بلاغت دشوارتر است .

« الوصولُ الى البلاغة و طرقها أصعبُ من البلاغة نفسها »

سهل بن هارون روشهای نویسندگی فارسی را بزبان عربی منتقل

کردهمانگونه که عبدالحمید کاتب چنین کرد. وعده دیگری از ایرانیان نیز درتطور فن بلاغت مؤثر بودند و آنان را میتوان نویسندگان بمعنای ادباء نه نویسندگان رسائل نامید، در رأس آنان ابن مقفع بود که همه میدانند وی نژاد ایرانی داشت؛ ولی در نوشته‌های خود بر اعراب تفوق و برتری یافت و دارای روش خاصی در فن بلاغت بود که بر سهولت در تعبیر و احتراز از غریب اللغة و تقریب معنی بذهن که هر انسانی آنرا درک کند استوار است. وی نظریاتی در فن بلاغت دارد که اصول اولیه این فن را تشکیل میدهد.

از ابن مقفع درباره بلاغت سؤال کردند پاسخ داد ترجمه: «بلاغت آن است که چون نادان آنرا شنود گمان کند که مانند آن تواند آورد». مردی نزد ابن مقفع آمد و از او خواست که بلاغت را شرح کند و او را در این زمینه پندی دهد، ابن مقفع گفت: «باید که الفاظ سهل و آسان را برگیری و از الفاظ ناهنجار دوری و احتراز کنی» ولی ابن مقفع معتقد بود که بلاغت فنی نیست که منحصر به نویسندگی باشد بلکه بلاغت، اسم جامعی است که معانی زیادی را در بردارد از قبیل سکوت. چه بسا خاموشی رساتر از سخن گفتن باشد و از آنجمله بلاغت، در شنیدن است و از آنجمله بلاغت در اشاره^۱ خفیه و از آنجمله بلاغت در گفتار، و گاهی بلاغت در پاسخ باشد یا در شعر و دیگر چیزها، بنابراین آنچه از این مقوله که یاد کردم بلاغت در آن بالهام یا اشاره^۲ بمعنی و ایجاز باشد و بلاغت در خطبه به اطاله و اکثار بدون آنکه ملال انگیزد صورت پذیرد. ابن مقفع گوید: باید که در آغاز گفتارت نشانه^۳ بر مقصودت باشد چنانکه نیکوترین ابیات شعر بیتی است که چون صدر آن را شنیدی قافیه^۴ آنرا بشناسی.

در بلاغت اساس و مبدا بسیار مهمی است که ابن مقفع نخستین واضع آنست و همه علمای بلاغت در ادبیات عرب بر آن روش رفته‌اند و سخن ابن مقفع رساترین تعریف برای بلاغت است و آن مطابقت کلام با مقتضای حال باشد،

و همانطور که گفتیم نخستین واضع این اساس ابن مقفع بوده است که دانشمندان بلاغت آنرا گرفته و بر بلاغت اطلاق نموده‌اند.

ابن مقفع اینگونه بلاغت را تعریف می‌کند و معتقد است که باید حق مقام از نظر لفظ و معنی ایفا شود بنابراین ابن مقفع از پایه گذاران بزرگ علم بلاغت عربی است و ی روشهای زبان فارسی با براعت و توانائی بزبان عربی برگردانیده است و نیز ملاحظه می‌نمائیم که این دانشمندان کتب بسیاری در فن بلاغت نگاشته‌اند و مجازات و تشبیهات و کنایات قرآن کریم را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده‌اند و در این کتب بخشهای مبسوطی در فن بلاغت است مانند کتاب «الکامل» که در آن به بحث‌های دقیق و لطیف بلاغی برخورد می‌کنیم.

شعراء نیز در تطور علم بلاغت سهیمند زیرا ناگزیر از آن بودند که معانی دقیق را در قالب الفاظ رصین و بدیع بریزند و این عنایت منجر بظهور علم جدیدی بنام علم بدیع گردید و ابن معتز شاعر عباسی کتابی در فن بدیع تألیف کرد که مستشرق روسی «پراشکوسکی» آنرا از خیلی پیش منتشر ساخت. از این شعرا عده زیادی تحت تأثیر روش و سبک زبان فارسی قرار گرفته‌اند از آنجمله «عتابی» شاعر مشهور عصر عباسی است که درباره بلاغت گوید: هر کس مقصود خود را بتو بدون تکرار و استعانت فهمانید بلیغ است، و از برگزیدن لفظ برای ادای مقصود و بکار بردن آن در موضع خود کاری دشوارتر نیست، زیرا چه بسایک و اژه همانند اژه دیگری بود و در فصاحت و حسن گفتار قسیم آن باشد که در مقامی جز استعمال آن اژه مستحسن نباشد. عتابی زبان فارسی را نیکو می‌دانست و از فرهنگ آن برخوردار بود. گویند که وی برخی اشعار فارسی را بزبان عربی برمیگردانیده است. باری همه این دانشمندان و نویسندگان و منشیان و شعرا به تحول این علم کمک کردند و در بین آنان افراد بسیاری

بودند که تحت تأثیر زبان فارسی قرار گرفته بودند و خصائص آن زبان را به عربی برگردانیدند .

اینکه این پرسش پیش می‌آید که علم بلاغت علمی اصیل عربی است یا آنکه عوامل بیگانه‌ای در تحول این علم وجود داشته است. از مطالبی که گذشت این حقیقت بر شما آشکار شد که در علم بلاغت تأثیر زبان فارسی کاملاً مشهود است و این تأثیر در همه این دانشمندان و نویسندگان نمودار است ولی نمونه‌هایی که نشان دهنده این تأثیر باشد متأسفانه در دست نیست؛ چه متن فارسی ترجمه شده قبل از اسلام باقی‌نمانده تا به بینیم این دانشمندان و نویسندگان چگونه ترجمه کرده و توانسته‌اند بین زبان فارسی (پهلوی) و زبان عربی تطبیق و تلفیق دهند، ولی جای هیچگونه تردیدی نیست که زبان فارسی در زبان عربی تأثیر کرده است و علاوه بر تأثیر زبان فارسی تأثیر زبان یونانی در زبان عربی نیز بچشم می‌خورد ولی این تأثیر بمراتب کمتر از تأثیر زبان فارسی است زیرا عده‌ای از ایرانیان بآموختن زبان عربی پرداختند و از زبان و فرهنگ فارسی نیز اطلاع کافی داشتند و بزبان عربی می‌نگاشتند ولی شخصی یونانی زبان را سراغ نداریم که مستعرب گشته و بزبان عربی کتابت کرده باشد، و این تأثیر که از فرهنگ یونان در زبان عربی مشاهده میشود مربوط به برخی از رسائلی است که از زبان یونانی ترجمه شده است، مانند کتاب «الخطابة» ارسطو که در نیمه قرن دوم هجری بزبان عربی برگشته است. این کتاب از مسائل بلاغی یونانیان بحث و گفتگو می‌کند. و این امر نشان می‌دهد که اعراب تحت تأثیر این اصول قرار گرفته‌اند و به ترجمه این کتاب پرداخته‌اند.

و عامل سومی نیز در تحول علم بلاغت وجود دارد که از طریق هند باین زبان راه یافته، اما میزان این تأثیر معلوم نیست. ولی جاحظ در کتاب «البيان والتبيين» از رساله‌ای هندی در امور بلاغی نام می‌برد و میگوید که در نزد هندیان بلاغت این است. و این خود میرساند که رسائلی

هندی مانند رسائل یونانی در این مورد وجود داشته است و معمولا باید که در اعراب مسلمان از خود اثر بجای گذاشته باشد. این نظریات نیاز به بحث و کاوش دقیق دارد که تاکنون بررسی نشده است. شعویان همواره افتخار می کردند که در نزد ایرانیان مطالبی است که در نزد اعراب یافت نشود و در نزاع سختی که بین شعویان و اعراب در گرفت هریک چنین ادعائی میکردند و از عواملی که موجب نگارش کتاب «البيان والتبيين» گردید آن بود که جاحظ خواست بایرانیان ثابت کند که اعراب خصیصه و مزایائی دارند که ایرانیان از آن بی بهره اند و آن مزایا را بچند امر اختصاص داده است، مانند فن «خطابه» که اعراب بآن آشنائی داشته و تاریخی طولانی در این باب دارند. جاحظ مولف کتاب «البيان والتبيين» بعقیده من نخستین کسی است که علم بلاغت را ترتیب و نظم داد و برای آن ضوابط و قواعدی بساخت زیرا این مرد توانست که در این کتاب آنچه در فن بلاغت از عصر عبدالحمید کاتب یا پیش از آن گفته شده بود گرد آوری کند، گفته های اعراب، گفته های خلفاء، گفته های منشیان رسائل، گفته های شعراء، تمام این گفته ها در این کتاب است و جاحظ بتفصیل از بلاغت هر قوم و ملتی سخن گفته است و خود کوشیده که برای علم بلاغت و اقسام آن تعریفی بکند. او پس از آنکه تعریفات خلفا و نویسندگان و شعرای عرب و تعریفات ایرانیان و یونانیان و هندیان را در فن بلاغت ذکر میکند، به مسائل بلاغی که بفصاحت کلام یا وصف فصاحت یا مطابقت کلام با مقتضای حال مرتبط میشود متعرض می گردد، و هنگام ذکر الفاظ و معانی به نزاعی قدیم که همچنان در هر عصر و زمانی وجود دارد و آن مسأله تفضیل لفظ یا معنی است اشاره مینماید. نویسندگان یافت میشوند که به الفاظ اهمیت فوق العاده داده، جانب معنی را رعایت نمی کنند، نویسندگان دیگر هستند که بمعنی اهمیت فوق العاده داده و بلفظ توجه ندارند، کدام روش نزدیکتر بصواب است؟

جاحظ این مسأله^۱ حساس را در کتابش عنوان نموده و در فصل مشبعی پیرامون آن سخن گفته است. آنگاه به تعریف بلاغت پرداخته و بین بلاغت و بیان و تشبیهات و مجاز عقلی و مجاز لغوی و استعاره و بدیع مقارنه کرده است و بشّار را پیشرو علمای بدیع می‌داند.

عتابی که نامش گذشت (و بزبان فارسی آشنائی کامل داشت) علم بدیع را بصورتی تازه تنقیح کرد و در علم بدیع روشی خاص داشت و از مسائلی چون «اقتباس» «اسلوب استوار» «لغز» و «تلاعب با الفاظ» بروش متکلمین سخن می‌گوید و همین روش را مذهب کلامی گویند.

از مطالب گذشته چنین نتیجه می‌گیریم که جاحظ برای گردآوری اینگونه مسائل کمر همت بست و می‌توان او را اولین گردآورنده^۲ مسائل بلاغی و نخستین واضع علم بلاغت در نزد اعراب دانست. گمان می‌کنم که سخن بدر از کشید و نمی‌توانم بیش از این از جاحظ سخن بگویم که مبادا شما را ملول و خسته کند و ناگفته نماند و آنچه را که دیگران پس از جاحظ در باره^۳ علم بلاغت گفته‌اند و آورده‌اند همه را از بیانات جاحظ اقتباس کرده و آنرا اساس کار خود قرار داده‌اند و دانشمندانی چون ابن قتیبه و جرجانی و ابو هلال عسکری هر یک بنوبه^۴ خود در این فن مطالب ارزنده نگاشته‌اند ولی فضیلت سبقت از آن جاحظ است، سپاسگزارم؛